بعضی افراد هستند که نسبت به وراثشان اعتمادی ندارند که بعد از مرگ اونها به وصیتشان عمل کنند.ولذا مبلغی را پیش شخص معتمدی امانت می گذارند می سپارند که بعد از مرگ من این مبلغ را برای من خرج کن.مصارفی معین میشه نمازی روزه ای حجی.حالا این کار نتیجه بخش هست یعنی اون شخص می تواند همین مبلغ را خرج کند بدون اینکه از وارث اجازه بگیرد؟این اگر چه بعنوان امانت این پول را گذاشته باشه بگه مثلا این صد هزار تومن پیش تو امانت باشه بعد از مرگ من برای من خرج کن پس اینطور امانت باشه از ملک میت که بیرون نرفته.پیش او امانت گذاشته.خب وقتی که مُرد مال وارث میشه به وارث منتقل میشه.منتهی چون وصیت کرده برای مردم اون آدم موظف میشه به قدر یک سوم این مبلغ چون حالا صد تومن باشه یک سوم می تواند خرج کند برای این مصارف.دو سوم برای وراثه.اینجا به این کیفیت نتیجه بخش نیست.امانت بگذاره همین بعد از مرگ به وارث منتقل میشه و او با اجازه ی وارث باید کاری انجام بده.یک سوم را بعنوان وصیت خرج می کنه اما دو سوم برای وارثشه مگر این کار را بکنه این بعنوان امانت این پولو نده بلکه صلح کند به او.همین مبلغی که صد هزار تومن فرض بفرمائید را صلح کند به او منتقل کند به او.تملیک کند مال او بشه.از مال خودش بیرون بکشد.اون دیگه مالک نباشد صلح کند به او و بعد خودش شرط کند صلح کردم به شما این مال شماست ولی به این شرط که بعد از مرگ من معادل همین مبلغ برای من خرج کنی نماز بخوانی روزه بگیری مثلا مصرفش را معین می کنی.به این کیفیت باشه دیگه از ملک این آدم خارج میشه دیگه بعد از مرگ او به وارث هم منتقل نمیشه.دیگه به وارث هم ارتباطی نداره.کسی که تملیک کرده به اون شخص،شخص معتمد دیگه به شخص معتمدی مطمئنی تملیک کرده و قید کند شرط کند که من این هزار تومن را صلح کردم به ایشان به این شرط که مادامی که زنده هستم خوبه حق فسخ هم دارم.تا زنده هستم خودم حق فسخ دارم و هر وقت خواستم برگردم و اگر در زنده بودنم فسخ نکرده ام بعد از مرگ به شرطی همین مبلغ را معادل همین مبلغ را برای من خرج کن.خب این به این صورت تملیک می کند به او از ملکش خارج میشه دیگه دوباره ارتباطی ندارد منتهی این دو شرط را باید انجام بده یکی اینکه حق فسخ دارم تا زنده ام هر وقت خواستم به خودم برگردانم این مبلغ را فسخ کنم و اگر هم در زنده بودنم فسخ نکردم بعد از مُردن شرط می کنم که این مبلغ را با این شرط برای من خرج کن معادل این مبلغ را برای من خرج کن خب این درسته ولی اگر میخواد امانت بگذاره باز همون مسئله است به وارث منتقل می شود و این باید در واقع در صلح از وارث اجازه بگیره و الا برای او خرج کند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

وَ مَا أرْسَلْنَا قَبْلَکَ إلّا رِجالاً نُوحِی إلیهم فَاسْألُوا أهلَ الذِّکرِ إن کُنْتُم لا تَعْلَمُونَ[[1]](#footnote-2)

آیه ی هفتم از سوره ی مبارکه ی انبیاء که دیشب عرض شد که خداوند حکیم بهانه جویی هایی که مشرکین دارند در مقابل انبیاء علیهم السلام بیان کردیم که مردم دنیا دوست مردم هوا پرست اینها حق براشان سنگینه.یعنی نمی توانند تن زیر بار حق بدهند حرف حق حدودی داره و نفس اماره ی انسان را مغلوب می کند نمی گذارد این لجام گسیخته هرکاری میخواد بکند ولذا دنیا داران میخوان لجام گسیخته باشند.هر جور که خواستند عمل کنند این با حق و با دین آسمانی حق منافات دارد از این جهت نمیخوان زیر بار حق بروند خیلی بهانه جویی ها می کنند سنگ تراشی ها می کنند کارشکنی می کنند و پیغمبر زمان را به قول خودشان از میدان در ببرند و او حرف هاش دیگه مؤثر نباشه بین مردم.ولذا اشکال تراشی ها تناقض جویی ها که دیشب مقداری عرض شد دارند. اونها میگن تو بشری بشر که نباید اطاعتش واجب باشه بر دیگران.چه فرقی با ما داری بعضی ها می گفتن شاعری بعضی ها می گفتن ساحری بعضی ها می گفتن خواب هایی آشفته می بینی خیالت وحی بر تو نازل می شود و بعد می گفتند که به خدا دروغ می بندی و اینها را می گفتند.حالا آیه ی شریفه در مقام جواب همون اشکال ها و بهانه جویی هاست.بطور کلی می فرمایند این که ما میگیم بشر هستی مگر بشر منافاتی دارد با رسالت؟ مگر بشر نمی شود با عالم ربوبی در ارتباط باشد و مانند خانه ی دو در باشه از اون در بگیرد و از در دیگر تحویل بدهد به عالم انسان و باید هم چنین باشه یعنی کسی که از قِبَل خدا مبعوث می شود برای مردم میخواد الگو باشد برای مردم باید از جنس بشر باشه.فرشته بیاد در میان مردم که دیده نمی شود بر فرض مجسم بشه بشه مرد باز شبیه انسانی خواهد آمد دیگه.اگر چنانچه خصائص انسانی نداشته باشه که الگو نمیشه برای مردم.باید از جنس خود انسان ها باشه باید بگه از جنس شما دارای این غرائضم دارای این عواطفم دارای این تمایلاتم دارای این شهوتم دارای غضبم ولی در عین حال یک انسان کاملم یعنی می شود همه ی این غرائض و تمایلاتی که دارم خودم را تسلیم کنم مسلم باشم وَ أَنا أوَّلُ المُسلِمین[[2]](#footnote-3) من خودم اول مسلمانم بعد به شما می گویم مسلمان باشید.من خودم تارک محرماتم به شما میگم تارک محرمات باشید.من خودم قائل به واجباتم به شما می گویم قائل به واجبات باشید.و الا یه موجودی که شهوت نداره غضب نداره بله این حالت درش نیست به شما می گوید فلان باشید خب همه میگن نه ما نمی توانیم اینجور باشیم.ما بشریم ما انسانیم ما شهوت داریم ما غضب داریم تو فرشته ای این که معلومه باید اون کسی که مبعوث از قِبَل حق می شود باید انسان باشد و الگو بشود لَقَدْ کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ اللهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ[[3]](#footnote-4)1 اسوه ی حسنه باید باشه تا مورد تحسین دیگران واقع بشه.آیه ی دیگر هم در سوره ی انعام داریم که وَ لَوْ جَعَلناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً[[4]](#footnote-5)2 بر فرض اینکه بنا بود فرشته ای را هم بفرستیم باز هم لازم نیست به صورت انسان بفرستیم.بصورت ملک بودن نمیشه که ملک باشد و انسان نباشه و در عین حال الگوی بشر باشه اصلا اگر می خواستیم ملک را هم بفرستیم باید به صورت انسان بفرستیم.پس این حرف معقول نیست پس بشر نُوحِی إلیهم درسته نُوحِی إلیهم بشر هست بله یک بشر ممتاز است یعنی در ساختمان وجود همین بشر یک نیروی درک قرار داده یک نیروی درکی که همه ی فرائض همه ی تمایلات که شما دارید او هم دارد الا یک نیروی درک دیگری که که ازش تعبیر شده به چشم دیگری که با اون چشم می بیند عالم ملکوت را و می شنود نغمه های آسمانی را به شما ابلاغ می کند.مگر این خلاف عقله نشدنیه که انسان باشد و از شما یه امتیازی داشته باشه در نیروی درک.همانطور که شما ها با عالم حیوان امتیاز دارید با نیروی عقل مگه نداریم؟خب خود ما انسان ها با هم چقدر امتیاز داریم؟مگه همه یه جورند؟مگر هوش ها یک جوره؟افرادی هستند هوشی ضحاک دارند افرادی هستند کودن اند.هر دو انسان اند دیگه می شود دو تا برادر از یک پدر از یک مادر از یک خواهر دو قلو متولد شده است هر دو با هم،هردو با هم یک مکتب یک مدرسه یک استاد اما یکی با هوش خیلی با حافظه ی قوی در ظرف چند سال می شود یک علامه ی دهری و اون یکی هر چه می خواند نمی فهمه خب هر دو انسانند.آدم می تونه بگه تو هم برادر منی از یک پدریم از یک مادریم در یک روز بدنیا آمده ایم با یک استاد و در یک مدرسه بزرگ شده ایم چطور تو علامه ی دهری و من شدم یه آدم باربری هر چقدر درس خواندم نتوانستم به جایی برسم.اختلافات و تفاوت در ادراکات.قصه ی اون دید یک زنبور عسل لانه کرده تعارف کرد رفت داخل عسل آورد برای او عسل خورد گفت به به گفت شیرینه از کجا آوردی؟ گفت ما خودمون می سازیم گفت مگر شما عسل می سازید؟ گفت بله گفت چطور عسل می سازید؟ما می رویم شهد گل می مکیم و در داخل وجود ما یک دستگاه عسل سازی هست این خنده اش گرفت مسخره کرد.گفت لعنت بر درغگو.منم مثل تو یک حیوانی هستم این همه علف های خوب را می خورم یک مثقال عسل هم نمی دهم تو حالا یک مقدار از این گل ها می خوری عسل میشه؟بعد لعنت کردند و بقیه ی حیوانات را جمع کردند و قیام کردند و بعد لعنت کردند و مسخره کردند.او گفت بی جهت مسخره می کنید همون خالقی که الاغ را ساخته است همون خالق زنبور عسل را هم ساخته.در دستگاه ساختمان خلقت او دستگاه عسل سازی قرار داده گل ها را می خورد تبدیل به عسل می کند.الاغ هم گل ها را می خورد تبدیل به سرگین میشه. نُوحِی إلیهم ما ساخته ایم.ساختمان دستگاه شما را ما ساخته ایم ساختمان وجود الاغ را هم ما ساخته ایم.در ساختمان وجود پیغمبر ما دستگاه گیرنده ی وحی قرار دادیم.به او راه نشان دادیم وحی را به وی می رسانیم که او به شما برساند. ما در وجود شما این را قرار ندادیم دیگه بسته به خودمان است مصلحت مال خودمان است اللهُ أَعلَمُ حَیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَه[[5]](#footnote-6)1 بیخود حرف نزنید عالِم عالَم مصلحت در این دیده که شما را فاقد وحی قرار بده او را قرار داده که واجد وحی باشه.همون خالقی که به الاغ نداده عقل به شما داده عقل.حالا الاغ اصلا نمی فهمد عقل یعنی چه!او خیال می کند تمام نژاد ها در عالم لباس الاغیه. اصلا باورش نمی شود که نژاد زنبور عسلی هم در عالم هست اونم یه نژاد او عسل می سازد او سرگین می سازد او باورش نمی شود خیال می کند تمام حیوانات باید سرگین بسازند.اصلا محال است حیوانی عسل بسازد.خب همونطوری که او اشتباه می کند ما هم اشتباه می کنیم.ما خیال می کنیم که همه ی نژادها نژاد بنده ی خدا هستند دیگه در عالم نژادی نیست که نُوحِی إلیهم باشد ما خودمان هم چقدر تفاوت داریم توی خودمان همه شیخ الرئیسیم؟بالاخره یک فردی مانند بو علی سینا پیدا می شود که مغز متفکری ست.که اصلا اعجوبه است در عالم تعقل.دیگران هم انسانند اما همون تعقل هم ندارند.تا برسیم به مسئله ی نبوت و امامت دیگه مراتب تفاوت داره.ولذا سنت ما اینه وَ مَا أرْسَلْنَا قَبْلَکَ إلّا رِجالاً نُوحِی إلیهم همیشه مطلب این بوده تازگی نداره.ابوجهل ها فکر کردند که تو پیغمبر نو ظهوری هستی فقط تو هستی که در عالم وحی برش نازل شد انبیاء سلف هم همینجور بودند ما اونها را فرستادیم و همه هم رجال هستند همه انسانهایی بودند آمدند و وحی برشان نازل شد وَ مَا أرْسَلْنَا قَبْلَکَ إلّا رِجالاً نُوحِی إلیهم همه ی اونها انسان بودند اما انسانهای نُوحِی إلیهم انسانهایی بودند دستگاهی گیرنده ی وحی در ساختمان وجودشان قرار داده بودیم ما بوسیله ی این دستگاه حقائق آسمانی را به او برسانیم و او هم به شما برساند.این روش ما و سنت ما در عالم است مَا أرْسَلْنَا قَبْلَکَ إلّا رِجالاً نُوحِی إلیهم. وَ ما جَعَلنا هُم جَسَداً لا یأکُلُونَ الطَّعام[[6]](#footnote-7)2 ما نخواستیم که پیغمبر ها فقط بدنی باشند و غذا نخواهند. اخه می گفتند مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یأکُلُ الطَّعَامَ وَ یَمْشِی فِی الأسْواقِ[[7]](#footnote-8)3 این چه جور پیغمبریه؟مثل ما غذا می خورد مثل ما توی بازار راه میره.اونها متوقع بودند که پیغمبری که از طرف خدا فرستاده میشه باید فرشته باشه.یعنی غذا نخورد آب نخورد نخوابد و همیشه هم بماند مرگ نداشته باشد.ما سنتمون اینه ما پیغمبر را از جنس بشر می فرستیم بشری که غذا می خواهد بدن دارد این بدن غذا می خواهد اون بدن باید بهش غذا برسه نخواسته که جسدی باشد که لا یأکُلُونَ الطَّعام و نخواستیم موجودی باشد که هرگز نمیرد نه باید بمیرد.کسی نیاد بگه که شما فرق دارید این ترتیب بهم می خورد إنَّکَ مَیِّتٌ و إنَّهُم مَیِّتُونَ [[8]](#footnote-9)1 همه باید بمیرید پیغمبر هم می میرد.پیغمبر هم مانند شما به حسب ظاهر بشری ست که غذا می خورد مثل شما راه می رود می خوابد زن می گیره تولید نسل می کند عاقبت می میرد این منافاتی با وحی ندارد.در عین حال دستگاه گیرنده ی وحی و حقائق آسمانی را ما بهش دادیم وَ ما جَعَلنا هُم جَسَداً لا یأکُلُونَ الطَّعام وَ ما کانُوا خالِدین[[9]](#footnote-10)2 اینطور نیست که غذا نخواهند و برای همیشه در دنیا بمانند.هم غذا می خورند و هم می میرند. ثُمَّ صَدَقْناهُم الوَعد[[10]](#footnote-11)3 و ما همه ی انبیاء را که از نوع بشر می فرستیم و وحی هم به اونها نازل می کنیم در عین حال به اونها وعده داده ایم.ابلاغ وحی کن پیام من را به آنها برسان اونها را دعوت کنید به توحید اگر آمدن بسیار خوب بگذارید به اختیار خودشان آمدند متعبد شدند بسیار خوب به سعادت می رسند.اگر نیامدند مهلتشان می دهیم چنانچه مهلتشان منقضی شد بلا بر سرشان نازل می کنیم و از بین می بریم و تو را با پیروانت نجات می دهیم.تو را وعده به این کار داده ایم.همانطور که از جنس بشر پیغمبر دادیم و وحی برش نازل می کنیم و همانطور که بلا بر سر معاند ها نازل می کنیم تو را پیغمبر زمان را با پیروانش نجات می دهیم.اینطور نیست که در دستگاه عادلانه ی ما این نیست که بقول معروف اونها که خشکند اونها که نیامده اند قبول کنند اونها را مجازات می کنیم اما اون کسانی که مرقوبند به ایمان اونها را نجاتشان می دهیم.اما هیچ وقت مردم صالح را به آتش مردم غیر صالح نمی سوزانیم ولذا در سوره ی هود مکرر قصه های انبیاء را نقل می کند چندین بار این جمله تکرار شده وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا هُوداً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَه[[11]](#footnote-12)4، وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا صالِحاً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَه[[12]](#footnote-13)5 ، وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا شُعَیْباً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَه بِرَحمَةٍ مِنَّا وَ أخَذَتِ الَّذینَ ظَلَمُوا الصَّیحَة[[13]](#footnote-14)6 بله اگر صیحه ی آسمانی آمد دامن ظالمان را می گیرد نه دامن مومنان را.ما پیغمبر زمان را با مومنان به شرطی که مومن واقعی باشند نه مومن اسمی نه ما نگفته ایم که مومن های اسمی را نجات می دهیم نه.مومن های واقعی ممکنه کار بد خودشان نکنند ولی نهی هم نکنند کار بد دیگران را.بله اگر چنانچه منکر بشوند ولی خودشان را نمی توانند منکر بشوند که اما نهی هم نمی کنند.نهی نمی کنم از اونها هم فاصله نمی گیرم.فاصله نمی گیرم نهی هم نمی کنم بقول خودشان مرقوبند ولی نه کم کم در قبال کفر می مانند و با آتش آن خشک می شوند وبعد می سوزند.وعده ای که داده ایم وعده دادیم که مومنان واقعی را هم خودشان گمراه نمی شوند هم با گنهکاران هم روی خوش نشان نمی دهند نهی از منکر می کنند اگر نتوانستند از اونها فاصله می گیرند و جدا می شوند ولی اگر جدا نشوند بمانند نهی هم نکنند بلای آسمانی آمد دامن اونها را می گیرد پس ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الوَعْدَ[[14]](#footnote-15)1 وعده ای که دادیم به انبیاء وفا می کنیم ما صادق الوعدیم ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الوَعْدَ وعده ای که دادیم تقلب نمی کنیم وعده ی ما صدق است که چی؟ فَأَنْجَیْنَاهُم وَ مَن نَشاءُ ما نجات میدیم هم انبیاء را و هم مَن نَشاءُ را. مَن نَشاءُ همان مومنین پیرو انبیاء هستند.اونها را که خواسته ایم بر اثر مشیّت ما با اختیار و اراده ی خودشان صالح العملند نَشاءُ اشاره به همین بوده گروهی که بر اساس مشیّت ما و اراده ی ما اختیار و اراده دارند با اختیار و اراده ی خود عمل صالح انجام می دهند.اونها را ما نجات میدیم هم انبیاء را و هم پیروان صالح را فَأَنْجَیْنَاهُم وَ مَن نَشاءُ وَ أَهْلَکنَا المُسرِفِینَ ما تنها مشرکین را هلاک می کنیم اسراف کاران تجاوزگران از بندگی و هم کسانی که مرتکب گناه می شوند و همون کسانی که با دیدن مرتکبان گناه از اونها فاصله نمی گیرند و اونها را نهی نمی کنند ولذا اینها مسرفند.ما مسرفین را هلاک می کنیم ولی غیر مسرفین اون کسانی که دنباله روی واقعی انبیاء علیهم السلامند نجاتشان می دهیم این سنت ماست و وعده هم کرده ایم و طبق وعده هم عمل می کنیم ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الوَعْدَ فَأَنْجَیْنَاهُم وَ مَن نَشاءُ وَ أَهْلَکنَا المُسرِفِینَ خب حالا این تا اینجا ترجمه ی آیات بقیه هم می ماند دیگه.این جمله ی فَاسْأَلوا أهلَ الذِّکر إن کُنتُم لا تَعْلَمُون موند حالا بعدا ترجمه خواهد شد.بهرحال ما را دعوت به ایمان و عمل صالح کرده اند مکررا باید گفته بشود تا زنده ایم بتوانیم خود را در زمره ی مومنین صالح العمل قرار بدهیم و الا فاسقیم.قسم خورده والْعَصْر إنَّ الإنسانَ لَفی خُسر إنَّ الَّذینَ آمَنوُا وَ عَمِلُوا الصّالحات وَ تواصُوا بالحَقِّ وَ تَواصُوا بالصَّبر[[15]](#footnote-16)2 فقط این گروه اهل نجاتند و بقیه در آتشند.فقط گروهی که خودشان مومنند عقائد حقه را در دل و جان خود پرورانیده اند و صالح العملند و دیگران را هم ارشاد می کنند وَ تواصُوا بالحَقِّ مردم را هم سفارش می کنند به حق و صبر. و هم سفارش می کنند به صبر.صبر خودداری از گناهان.یکی از مزایای صبر خودداری از گناهه.انسانهای مومن صالح العمل و ارشاد کننده ی دیگران و اونها را هم به راه ایمان و عمل صالح دعوت کنندگان.اینها اهل نجاتند ماهم دنبال کسانی هستیم بحمد الله ما دنبال علی و آل علی علیهم السلام هستیم آیا از اونها مومن تر سراغ دارید؟از اونها سالم تر سراغ دارید؟از اونها ارشادگر تر و هدایت گر تر سراغ دارید؟زن و مرد همینجورند.زن و مرد کوچیک و بزرگشان اونها اساتید صبرند.یک زن در ظرف یک روز چندین مصیبت در تنش و بعد در روحش دارد.گفتن این مصیبت ها آسانه این تاریخیه.یک زن در عرض چند ساعت در یک روز شش برادر را در خاک و خون دیده اون هم برادری مثل امام حسین علیه السلام برادری مثل ابوالفضل علیه السلام و سایر برادر ها که بودند که در خاک و خون غلطیدند.دو دلبند دلش را در خاک و خون دیده.برادر زاده هایی مثل علی اکبر و علی اصغر و قاسم علیه السلام را دید این همه مصیبت در ظرف چند ساعت و بعد هم به اسارت بره تازیانه ها و شکنجه ها و گرسنگی ها و متحمل بشه و بعد وقتی وارد کوفه می شود شهر حکومت پدرشه سال ها در کنار پدر بوده خودش انیس پدر بوده با همه ی این احترام ها و جلالت ها حالا وارد کوفه می شود در لباس اسارت و واردش می کنند و در مجلس فرماندار مقتدر کوفه می برند.وارد اون مجلس می شود با حال خراب.اون وقت همه ی این مصیبت هایی که بوده ابن حجر عسقلانی که خودش سنی متعصبیه او وقتی که مطلبی را از شیعه نقل کند از امامان دیگه خیلی مورد اعتماده از این حیث او می گوید وقتی سر مقدس امام حسین را آوردند به دار الاماره ی ابن زیاد سالت حیطانها دما [[16]](#footnote-17)1 یعنی از دیوار دار الاماره خون جاری شد.اگر مورخ شیعه بود میگفتیم تعصب مذهبی داشت مورخ سنّیه.سنی متعصب هست او نقل نمی کند این جریان را.از دیوار دار الاماره خون جاری شد و هم گفته اند روز عاشورا هر سنگی را هر کلوخی را که بر می داشتند زیرش خون بوده.یعنی ببینید مصیبت چقدر سنگینه!مصیبت انقدر سنگینه سنگ را آب می کند. آیا با دل زینب علیه السلام چه کرده؟این مصیبت با اون شدت ها ولی در عین حال همه ی مصیبت ها وقتی وارد می شود در یک طرف مجلس هم سفره ی رنگین پهن کرده اند در پای سفره بچه های یتیم رنگ پریده گرسنه را نگه داشته اند در یک طرف هم سر بریده ی برادر را کنار آب گذاشته اند همه ی این مصیبت ها را دیدن و خود را نباختن بسیار کار بزرگیه شجاعت بزرگیه یک دریا قلب با ایمان می خواهد دریای مواج که همه ی بزرگان عالم در این دریا شناوری کنند با همین آدم صفاک خونخوار زخم زبان زدن دیدی زینب برادرت با ما چه کرد؟!این ما رأیتُ الّا جَمیلا[[17]](#footnote-18)2 از خدا جز زیبایی ندیدم.واقعا این جوابه ما رأیتُ الّا جَمیلا همین قلب پر ایمان است روز عاشورا هم وقتی دو فرزند خودش را فرستاده به قربانگاه وقتی در خون غلطیدند آقا حسین علیه السلام به بالینشان آمد اما دید خانم زینب کبری از خیمه گاه بیرون نیامد که نکند حسین عزیزش اندکی ناراحت بشود.با همین عمل فهماند برادر من در جنب تو من صاحب پسر نیستم با خون دل دو قربانی را پروراندم مقابل چشم تو مرغان من جان کندند صلی الله علیک یا آل بیت رسول الله

1. . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 7 [↑](#footnote-ref-2)
2. . سوره ی مبارکه ی انعام، آیه ی 163 [↑](#footnote-ref-3)
3. 1 . سوره ی مبارکه ی احزاب، آیه ی 21 [↑](#footnote-ref-4)
4. 2 . سوره ی مبارکه ی انعام، آیه ی 9 [↑](#footnote-ref-5)
5. سوره ی مبارکه ی انعام، آیه ی 124 [↑](#footnote-ref-6)
6. 2 . سوره ی مبارکه ی انبیاء ، آیه ی 8 [↑](#footnote-ref-7)
7. 3.سوره ی مبارکه ی فرقان ، آیه ی 7 [↑](#footnote-ref-8)
8. 1 . سوره ی مبارکه ی زمر، آیه ی 30 [↑](#footnote-ref-9)
9. 2 . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 8 [↑](#footnote-ref-10)
10. 3 . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 9 [↑](#footnote-ref-11)
11. 4 . سوره ی مبارکه ی هود، آیه ی 58 [↑](#footnote-ref-12)
12. 5 . سوره ی مبارکه ی هود، آیه ی 66 [↑](#footnote-ref-13)
13. 6 . سوره ی مبارکه ی هود، آیه ی 94 [↑](#footnote-ref-14)
14. 1 . سوره ی مبارکه ی انبیاء ، آیه ی 9 [↑](#footnote-ref-15)
15. 2.سوره ی مبارکه ی عصر،آیات 1 الی 3 [↑](#footnote-ref-16)
16. 1 .المکتبه الشامله، ج2،ص 570 [↑](#footnote-ref-17)
17. 2 . بحار الانوار،ج 45،ص116 [↑](#footnote-ref-18)